

درنگی در آرای سرسخت ترین مدافع لیبرال دموکراسی

عقلانیت

در فلسفه سیاسی پوپر

جهانگیر باقری

مقدمه

شگفتی نیست که در سال ۱۹۶۵ از دولت بریتانیا

لقب «سر» گرفت.^(۱)

پوپر از لحاظ فلسفی از پوزیتیویسم منطقی

اصحاب حلقه وین انتقاد می کرد. انتقادات وی

در این خصوص در نخستین کتاب مهم او

تحت عنوان منطق اکتشاف علمی درج گردید

پوپر با گسترش و نفوذ فاشیسم و با رفتن به

زلاندنو، در آنجا «جامعه باز» را نوشت در سال

۱۹۵۷ کتاب «فقر تاریخیگری» در سال ۱۹۶۳

«حدسها و ابطالها» و در سال ۱۹۷۲ «شناخت

عینی: برداشت تکامل گرا» را نوشت از دیگر آثار

عمده او باید به موخره بر منطق اکتشاف علمی

در سه جلد اشاره کرد: رئالیسم و هدف علم،

جهان باز: برهانی برای عدم موجبت، نظریه

کارل پوپر در وین به دنیا آمد، اما وطنش اتریش

را ترک کرد و سرانجام در بریتانیا مسکن گزید و

شهروند بریتانیا شد و در مدرسه اقتصاد و علوم

سیاسی لندن به تدریس پرداخت. اما در مورد

پوپر ترک وطن اختیاری نبود، بلکه برآمدن

فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ در اروپای مرکزی او را

مجبور به جدای وطن کرد. او که در ۱۹۳۷ اتریش

را ترک کرد؛ نخست به نیوزیلند رفت و در آنجا

اقامت گزید تا آنکه در سال ۱۹۴۶ در لندن به

چهره ای جنجالی تبدیل شد. شخصیتهای هردو

جناح چپ و راست میانه به تأثیرپذیری از او

اعتراف کرده اند پوپر به عنوان مدافع سرسخت

دموکراسی لیبرال شهره شد و بنابراین جای

کوانتوم و اختلاف نظر در فیزیک را نوشت پوپر سیر زندگی فکری خود را در کتاب «جستجوی ناتمام» بیان کرده است.^(۲)

پوپر بحث خود را با گفته سقراط شروع می کند که: من هیچ چیزی نمی دانم همه ما هیچ چیزی نمی دانیم معرفت علمی که مشکوک به اوضاع و احوال بستگی دارد مردم

وقتی می گویند می دانم آنقدر ما هم در معنای که در نظر دارند معرفت و شناخت ندارند به نظر پوپر نظریه علمی بهترین چیزی است که در اختیار ما است بخاط اینکه بسیاری از نظریات مهم قابل آزمایش هستند اما نظریه های عملی همه قابل آزمایش و اندازه گیری و قابل رد هستند اگر این کوششها به خوبی انجام شود به حقیقت می رسد

پوپر ضمن رد علم گرای می گوید مشخصه علم گرای اعتقاد و ایمان به علم است علم گرای خاص دانشمند نیست دانشمند واقعی نباید به نظریه خود ایمان داشته باشد بلکه باید نسبت به آن موضعی انتقادی بگیرد بین علم و علم گرای اختلاف وجود دارد علم گرا کسی است که چیزی از علم سرش نمی شود آگاهی به این جهل - مهم است زیرا باعث اخلاقی مبتنی بر

شناخت می شود که حرف آخر را زده وجود ندارد همه ما دائماً مرتکب اشتباه می شویم و اقرار به این امر از نظر اخلاقی و سیاسی مهم است زیرا باعث روش ضد قدرت و ضد توتالیتر اتخاذ کنیم برخوردار علمی برخورداری انتقادی است به دنبال تأیید نمی رود و تجربیات اساسی را

می جوید که ممکن نظریات مورد آزمایش را باطل نماید ولی هرگز نمی تواند قطعیت آن را اثبات نماید روند فراگیری جنبه تکراری ندارد هر چند به زمانی نیاز ندارد و اغلب مستلزم نوعی فعالیت یا کوشش از جانب بدن است و به همین جهت هم متضمن اوضاع و احوالی است که معمولاً به آن برمی خوریم.

به نظر پوپر فرآیند یادگیری متشکل از نظریه سازی است یعنی تشکیل این انتظار، ساختن یک نظریه یا یک فرضیه حاوی یک مرحله جزمی و اغلب یک مرحله انتقادی است نحوه جزمی تفکر از نیاز فطری به امور منظم و مکانیسمهای کشف فطری که ما را به جستجوی امور منظم وامی دارد حاصل می کند به نظر پوپر بعد از این مرحله جزمی، پیشرفت عبارت از حرکت به طرف نظریه های گویاتر و از جهت محتوی غنی تر اما هر قدر نظریه ای پر مطلب تر باشد مطالب یا نظراتی که از آن خارج می شود غنی تر است نتیجه این پیشرفت علمی جمع آوری هر چه بیشتر مشاهدات نیست بلکه رد نظریه های ضعیف تر و جانشین ساختن آنها با نظریه های بهتر و بخصوص با نظریه های از جهت محتوی غنی تر است.^(۳)

پوپر می گوید در کتاب منطق اکتشاف علمی سعی کردم نشان دهم که معرفت ما از طریق آزمایش و حذف خطا پیشرفت می کند و اختلاف اساسی بین پیشرفت علمی در این است که هر سطح علمی آگاهانه در پی جستجوی اشتباهات خود می رویم یعنی انتخاب آگاهانه یک روش

انتقادی ابزار اصلی پیشرفت معرفت و شناخت دیگر توصیف و کشف شود.^(۵)

۱- رویکرد پوپری به عقلانیت

پوپر: مسئله‌ای که در سال ۱۹۱۹ با آن دست به گریبان بودم مسئله نظریه چیست؟ می‌خواستم علم و علم دروغین را از هم تشخیص دهم از جواب مورد قبول یعنی استقرار روش مشاهده راضی نشدم ناخرسندی من از استقرار بعد از مطالعه و برخورد با مارکسیسم - علم روانکاو ادلر، فروید،... زیاد شد من در تابستان ۱۹۲۰ به این نتایج رسیدم:

- ۱- اگر به دنبال دلیل و تأییدی برای صحت یک نظریه باشم تقریباً برای همه نظریه‌ها می‌توان چنین تأییدی را پیدا کرد.
- ۲- تأییدهای را باید به حساب آورد که نتیجه پیشگوییهای مخاطره‌آمیز بوده باشد یعنی اگر از نظر مورد بحث بهره‌گیری نکنیم متوقع و چشم به راه پیشامدهای باشیم بهتر است
- ۳- هر نظریه که با هیچ پیشامد قابل تصور نتواند مردود شود غیر علمی است ابطال ناپذیری حسن یک نظریه نیست بلکه عیب آن است.
- ۴- هر آموزن اصیل یک نظریه کوششی برای تخطئه یا رد کردن آن است آزمونپذیری ابطال پذیری است.
- ۵- دلیل تأیید کننده معتبر نیست مگر هنگامی که نتیجه اجرای آن آزمون اصیل درباره نظر بوده باشد و این بدان معنی

می‌گردد روش انتقادی را کاوش و جستجوی اشکال و تناقضات راه حلی برای آنها می‌دانستم به گمان من خود این روش در زمینه‌های دیگر غیر علوم بر کار گرفتیم به آزمایش عملی دست می‌زند که به گرایش عقلانی و انتقادی می‌رسیم بهترین معنای عقل و عقلانیت را قبول انتقادی دانستم یعنی آمادگی برای شنیدن انتقاد دیگران و همواره از خود انتقاد کردن این گرایش انتقادی را عقلانیت انتقادی گذاشتم.^(۴)

پوپر با رد نسبی و با دفاع از عینی‌گرایی می‌گوید من وجود تجربه‌های ذهنی و حالات روانی را نفی نمی‌کنم حتی معتمد اهمیت اساسی دارند منظور من از نظریه‌های عینی نظریه‌هایی است قابل بحث که بتواند موضوع نقد و انتقاد قرار بگیرد یک نظریه عینی، مبانی ذهنی دارد که تحقق عینی ارگانسیم و ساحت بدن که از طریق آن برخی مسائل مربوط به انطباق و سازگاری را حل می‌کند این مسائل را تنها از طریق حدس می‌توان مشخص ساخت. به نظر پوپر ارزشها و مسائل با هم زاینده می‌شوند و ارزشها بدون مسئله وجود ندارد هیچ کدام از واقعیت مستقیماً استخراج نمی‌شود هر چند که به واقعیتها مربوط باشد یا به آنها برگردند وقتی به شخص نگاه می‌کنیم می‌توانیم حدس بزینم مشغول حل مسئله حتی ابراز وجود آن آگاهانه نداشته باشد از طرفی یک مسئله ممکن است به شکل انتقادی و یا عینی و در ارتباط با مسئله دیگر یا راه‌حلهای آزمایشهای

است که آن آزمون می‌تواند همچون کوششی جدی برای تخطئه و ابطال نظریه باشد در کل ملاک وضع علمی یک نظریه تخطئه پذیری یا ابطال پذیری یا آزمون پذیری آن است.^(۶)

پوپر می‌گوید آشنا و نزدیکی من با استقرا با میانجیگری هیوم صورت گرفت وی بر آن بود که هیچ برهان معتبر منطقی به ما اجازه نمی‌دهد بگوییم که نمونه‌هایی که درباره آنها هیچ آزمایشی نداریم به آنها که درخصوص تجربه داریم شبیهند استدلال استقرایی به توسط هیوم به نظر من روشن و قاطع رسید ولی از توضیح روانشناختی وی درباره استقراء بر مبنای رسم و عادت کاملاً خود را ناراضی احساس می‌کردم نظریه هیوم بیش از آنکه جنبه فلسفی داشته باشد دارای جنبه روانشناختی است.

پوپر: «من چنان احساس می‌کنم که خود هیوم هرگز تمام نیروهای تحلیل منطقی خود را نپذیرفته بوده است پس از طرد اندیشه منطقی استقراء اگر استقرا روشی است از لحاظ منطقی نامعتبر و از لحاظ عقلی غیرقابل قبول بوده است». به نظر پوپر بدون اینکه با روشی انفعالی منتظر تکرارها باشیم تا نظمها را بر ما تحمیل کند فعلاً نه در آن می‌کوشیم تا نظمها را بر جهان تحمیل کنیم در آن می‌کوشیم با حدسها و ابطالها، بر جهان تحمیل می‌کنیم اینکه نظریه‌های علمی خلاصه مشاهده نیست بلکه اختراعاتی است حدسهایی که گستاخانه طرح شد تا در معرض آزمایش و محک زدن قرار گیرد و اگر مخالف با مشاهدات درآمد حذف شود.^(۷)

۲- تقدم نظریه بر مشاهده

پوپر در اثبات این امر به دانشجویان خود می‌گوید: «مداد و کاغذ را بردارید با کمال دقت به مشاهده بپردازید دانشجویان پرسیدند چه چیز را مشاهده کنند اینجا بود که باید پی برد مشاهده انتخابی است نیازمند موضوعی است وظیفه خاص، نکته جالب توجهی، دیدگاهی یا

۱- نتیجه واقعی تکرار این است که حرکات که در آغاز مستلزم توجه شخصی بود، در پایان بدون توجه صورت می‌پذیرد از طرف دیگر اگر این مطلب درست باشد که تکرار ممکن است توقعاتی ناخودآگاه ایجاد کند.

۲- عادات یا رسمها بنا بر قاعده از تکرار سرچشمه نمی‌گیرد و حتی عادت راه رفتن یا سخن گفت، پیش از آن آغاز می‌شود که تکرار بتواند هیچ گونه نقش در آن داشته باشد.

۳- باور داشتن به یک قانون کاملاً همان رفتاری نیست که نسبت به یک چشم

مسئله‌ای است که انتخاب شده است و توصیف آن مستلزم این است که پیش از این توصیف، زبان وصفی خاص با کلمات ویژه برای بیان آنچه مشاهده می‌شود وجود داشته باشد مشاهده به نوبه خود مستلزم یک چارچوب ارجاع، چارچوبی از چشم‌داشتها و انتظارات چارچوب از نظریه‌ها یا بازگشتی هر چه بیشتر به نظریه‌ها و اسطوره‌های ابتدایی به انتظارات فطری می‌رسیم».^(۸)

ما با انتظارات و توقعات به دنیا می‌آییم با شناختی که هر چند معتبر از پیش نیست یکی از مهم‌ترین انتظارات، توقع یافتن یک نظم است و این انتظارات وابسته به رغبت و تمایل فطری برای جستجوی نظم و قاعده‌ها است رغبت و میل ما برای جستجوی یافتن نظمها و تحمیل کردن قانونها بر طبیعت به نمود روانشناختی اندیشمندان جزمی یا به صورت کلیتر به رفتار جزم‌گرایانه می‌انجامد در همه جا متوقع یافتن نظم و سامان هستیم و در آن می‌کوشیم که این نظم را حتی در آنجا که وجود ندارد پیدا کنیم این جزم‌گری در وضعی که خواهان تحمیل کردن حدسه‌های خودمان بر جهان هستیم ضروری و مطلوب است.^(۹)

تمایز میان طرز تفکر جزم‌گرایانه و نقدیگرانه ما را سر راست به مسئله مرکزی باز می‌گرداند چه ایستار جزمی آشکارا وابسته به تمایل انباشت کردن قوانین و طرحها از طریق جستجو برای به کار بستن آنهاست در صورتی که ایستار نقدیگرانه امکان ابطال کردن دارد و

این علامت آن است که باید ایستار نقدیگرانه را با ایستار علمی، و ایستار جزمی را با ایستاری که بنام علمی کاذب نامیدم یکی بدانیم ایستار علم کاذب از ایستار علمی ابتدایی تر و بر آن مقدم است یعنی ایستاری پیش از علمی است و ابتدای بودن و تقدم داشتن نیز سببهای منطقی خود را دارد ایستار نقدیگرانه، نه به عنوان ماده خام مخصوص عمل به باورها نیازمند است که به صورت دگماتیستی است.

چرا دانشمندان این همه استقراری می‌پذیرند؟ به این نتیجه رسیدم که باورشان این است که روش استقرا خصوصیات علوم طبیعی است روش آغاز کردن یک رشته مشاهدات و آزمایشها و اعتماد کردن به آنها، آنان چنان باور داشتند که تفاوت میان علم اصیل و پژوهش مابعدالطبیعی با علم کاذب تنها به روش استقرا وابسته است حالا برای پذیرش صحت استقرا برهان منطقی وجود، صحت مسئله ایمان است در اینجا استقرا یک اصل مابعدالطبیعی می‌شود در کل در نظر پوپر استقرا

(۱) استدلال بر پایه مشاهدات مکرر یک اسطوره است نه یک واقعیت روانشناختی نه یک واقعیت از زندگی متعارفی و نه یکی از روشهای علمی است.

(۲) روش عملی علم عبارت از عمل کردن با حدسها است پی بردن به نتیجه‌ها غالباً پس از یک مشاهده است.

(۳) مشاهدات و آزمایشهای گزارش شده در علم همچون آزمونهایی از حدس یا

فرضیه‌های ما یعنی همچون رد و ابطال عمدی عمل می‌کنند.

۴) باور داشتن اشتباه‌آمیز به استقرا با نیازمندی به یک ملاک تحدید حدود تقویت می‌شود (علمی و غیر علمی) که به صورت سنتی و غلط چنان باور شده که تنها روش استقرا می‌تواند آن را برآورده کند.

۵) تصور چنین روش استقرای همانند ملاک اثبات‌پذیری مستلزم یک تحدید حدود غلط است.^(۱۰)

۳- تحدید میان علم و مابعدالطبیعه

پوپر: «نگرش خود من درباره این مسئله این است که از زمان بیکن بسیاری از فیلسوفان را آشفته کرده است هر چند من هرگز یک صورت‌بندی صحیحی برای آن نیافته‌ام نگرش که به صورت گسترده‌تر مورد قبول بود. بدین صورت بیان شده است که علم کاذب و متافیزیک قابل پژوهش نیست یا به گفته بیکن با این واقعیت که آنها با «پیش‌بینی ذهنی و عقلی» عمل می‌کنند من هرگز نمی‌توانستم این نگرش را بپذیرم آشکارا نیاز به ملاک تحدید حدود متفاوتی است که من ابطال‌پذیری یک دستگاه نظری را همچون ملاک در نظر گرفته‌ام بنابراین نگرشی که هنوز هم به آن اعتقاد دارم، یک دستگاه را تنها زمانی باید علمی محسوب دانست که بیان‌کننده ادعاهایی باشد که با مشاهده برخورد کند و در واقع امتحان یک دستگاه از طریق کوششهایی صورت می‌گیرد که

این‌گونه تضادها و برخوردها را بوجود می‌آورد یعنی کوششهایی که برای رد کردن و ابطال آن دستگاه عملی می‌شود».^(۱۱)

۴- عقلانیت و حقیقت

۱-۴- رشد شناخت و نظریه‌ها و مسائل

راه رشد علم باز است باید متوجه بود که آنچه که من هنگام سخن گفتن از پیشرفت شناخت علمی در نظر دارم انبوه و متراکم کردن رشد مشاهدات نیست بلکه برانداختن مکرر نظریه‌های علمی و جان‌شدن کردن آنها با نظریه‌های رضایت بخش تراست ملاک رضایت بخش بودن بالقوه نسبی بسیار ساده و شهودی است نظریه‌ای که محتوی بیشتری از اطلاعات اختیاری بوده باشد و از لحاظ منطقی نیرومند و قدرت پیشگویی زیاد و سخت‌تر نقد شود ملاک رضایت بخش بودن بالقوه بدین ترتیب عبارت از آزمون‌پذیری یا عدم احتمال تنها نظریه‌ای که به درجه عالی آزمون‌پذیری یا غیر محتمل باشد ارزش محک‌زدن و آزمون دارد و به صورت بالفعل رضایت بخش است.^(۱۲)

۲-۴- نظریه حقیقت عینی و تناظر با واقعیتها

پوپر: «بزرگ‌ترین دستاورد تارسکی و اهمیت واقعی نظریه وی برای علوم اختیاری در آن است که توان تازه‌ای به نظریه تناظر حقیقت مطلق یا عینی که مورد بدگمانی واقع شده بود بخشید نظریه تارسکی شهودی است». پوپر با دو صورت‌بندی در جهت توجیه نظر تارسکی

دارند غالباً اگر ناخودآگاه هم باشد بر دو چیز اعتماد می‌کنند یکی این که هر دو طرف دعوی این را می‌پذیرند که هدف مشترک شان دست یافتن به حقیقت است یا دست کم نزدیک شدن به آن است و این به معنای آن است که نقادی هرگز از عدم آغاز نمی‌شود هر چند هر یک از نقطه‌های آغاز آن می‌تواند هر یک در یک زمان در جریان مجادله نقد مورد چالش واقع شود هنگام بحث درباره یک مسئله همه گونه چیزهای غیرمشکوک و غیراحتمال می‌پذیریم من شناخت زمینه‌ای می‌نامم این واقعیت که بنابر قاعده ما در هر لحظه معین مقداری وسیعی از شناخت سنتی را مسلم فرض می‌کنیم هیچ دستوری برای خرد ابطال‌گر پیش نمی‌آورد زیرا وی شناخت زمینه‌ای را قبول ندارد نه همچون استقرار یافته و نه همچون به اندازه کافی یقین و نه نیز به عنوان محتمل و این نشان می‌دهد که نگرش کلی گرایانه آزمونها حتی اگر درست باشد دشواری جدی برای خطاپذیری دیگران پدید نمی‌آورد.^(۱۴)

اسطوره چارچوب را می‌توان در یک جمله بدین صورت بازگو کرد: «بحث عقلانی یا متمر ثمر در صورتی امکان‌پذیر است که شرکت کنندگان در بحث در یک چارچوب مشترک از مفروضات اساسی شریک باشند یا لااقل به این شرط که برای ادامه بحث برسرچین چارچوبی توافق کرده باشند من این اسطوره را نقد می‌کنم باید بگویم اسطوره چارچوب بی‌مایه‌ای از حقیقت است هر چند معتمد که گزافه‌گوی

حرکت می‌کند.
۱- اظهار یا ادعا، برف سفید است، تنها در صورتی متناظر با واقعیت است که برف حقیقتاً سفید باشد، نکته قطعی در اکتشاف تارسکی مبنی بر اینکه باید از یک مابعد زبان استفاده کنیم که در آن بتوانیم درباره چیزها سخن بگویم اظهارها و واقعیهایی که با آنها تناظر دارند این مابعد زبانی، معنی شناختی است.

به نظر پوپر به برکت اثر تارسکی چنان می‌نماید که اندیشه حقیقت عینی، امروزه با اعتماد کامل به توسط کسانی که آن را فهمیده‌اند پذیرفته شده است. دشواری در فهم آن دو علت داشته است الف- ترکیب یک اندیشه شهودی بسیار ساده؛ ب- مقداری پیچیدگی در اجرای فنی برنامه‌ای که از آن برخاسته است.
۲- اعتقاد جزمی بسیار گسترده وی مبتنی بر اشتباه حاکی از اینکه یک نظریه رضایت بخش حقیقت باید ملاکی بر باور دست به دست دهد. آنها ذهنی هستند که شناخت را تنها به عنوان یک گونه خاص از حالت ذهن، یا گونه‌ای از استعداد خاصی یا اعتقاد خاص در نظر می‌گیرند هدف همه نظریه‌های ذهنی حقیقت دست یافتن به ملاک و معیاری که در آن حقیقت را از منابع یا خواستگاه باورها و اعتقادات نشان دهند با نظریه حقیقت عینی به حقیقت تقریب می‌شویم.^(۱۳)

۵- اسطوره چارچوب

۵-۱- شناخت زمینه‌ای و رشد علمی

اشخاصی که در یک بحث نقدی پرشمر دخالت

بسیار خطرناکی است که گفته شود که بحثی مژمر نخواهد شد».

من می گویم بحث میان کسانی که در بسیاری از مسائل اشتراک نظر دارند هر چند که ممکن است خوشایند باشد اما مژمر بودنش نامحتمل است در حالی که بحث میان چارچوبهای که بسیار متفاوتند می تواند به غایت مژمرتر باشد هر چند گاه ممکن است به غایت دشوار باشد حتی نه چندان خوشایند گمان می کنم هر چه شرکت کنندگان در یک بحث مژمرتر از دیگر نکته یاد بگیرند آن مژمرتر و جالب تر و باعث گسترش افق فکری شود.^(۱۵)

به نظر پوپر تمدن غرب نتیجه برخورد و مواجهه فرهنگهای مختلف و بنابراین برخورد یا مواجهه چارچوبهای مختلف است این نکته عمدتاً پذیرفته شده که تمدن ما تا حدود زیادی محصول تمدن یونان، روم، که بسیاری از ویژگیهای خود را از ایرانیها، مصریها، فنیقیها اخذ کرده اند برخورد فرهنگی نقشی مهمی در ظهور علوم یونانی داشت و حتی می توان شیوه های را که به وساطت آنها، برخوردهای مختلف مژمر باشد.

چند عامل به رشد اسطوره چارچوب کمک کرده است یکی ناشی از امیدواری بیش از حد به قدرت عقل ناشی می شود یعنی انتظار بیش از حد خوشبینانه داشتن به نتیجه یک بحث است اینکه می باید به پیروزی فکری قاطع و شایسته به نفع حقیقت و علیه خطا منجر می شود وقتی این نکته دریافته شود که نتیجه ای که

معمولاً از یک بحث به دست می آید این نیست آنگاه این سرخوردگی موجب می شود که روحیه انتظار بیش از حد خوش بیانه و به نوعی یأس کلی در خصوص مفید بودن بحث مبدل شود گرایش دیگری که به رشد اسطوره چارچوب کمک کرده با نسبی انگاری تاریخی یا فرهنگی ارتباط دارد به نظر پوپر بحث نقادانه و رسیدن به نقطه اشتراک با وجود تفاوت فرهنگها (در مورد ارزشها - عدالت - آزادی...) امکان پذیر است طرفداران اسطوره چارچوب قواعد حقوقی و اخلاقی را با عرف و سنن متفاوت، یکی می گیرند و به گفته پوپر به گفته مشهور هگل «آنچه واقعی است معقول و آنچه معقول، واقعی است» می رسند هگل خود به نظر پوپر هم نسبی گرا و هم مطلق گرا بود هگل از دو وجه متعارض دفاع می کرد به نظر هگل حقیقت هم نسبی و هم مطلق است حقیقت نسبت به هر چارچوب تاریخی یا فرهنگی تفاوت پیدا می کرد بنابراین بحث عقلانی میان این چارچوب امکان پذیر نیست زیرا در یک واحد معیار مختلفی برای حقیقت است اما هگل معتقد بود که نظریه خود او دایر بر اینکه حقیقت متناسب با هر چارچوب است از صدق مطلق برخوردار است.

بی شک مؤثرترین سم در ترویج اسطوره چارچوب پس از هگل مارکس است نظریه او درباره علم به طبقاتی بودن علم، علم بورژوازی، پرولتاریا، معتقد بوده این اندیشه ها پس از مارکس، بخصوص بوسیله کارل مانهایم، بسط

بیشتری می‌یافت او همچون مارکس به چارچوبی مفهومی که تابع زیستگاهی اجتماعی معتقد بود.^(۱۶)

پوپر می‌گوید من حدود پنجاه سال است با مارکسیستها، فرویدیها... که دارای اسطوره چارچوب هستند آشنا هستم هیچ یک از آنان هیچ‌گاه درباره دیدگاهش در مورد عالم دچار تردید نمی‌شود هر استدلالی را علیه چارچوبی که به آن وابسته است چنان تفسیر می‌کند که با چارچوب هماهنگ شود درسی که از تجارب آموختم چنین بود نظریه‌ها مهم و ضروری هستند زیرا بدون آنها نمی‌توانیم راه خود را در عالم بیابیم از طرقتی با وجود نیازمندی ما به نظریه‌ها اهمیت زیادی دارد که خود را از خطر معتاد شدن به هر نظریه خاصی مصون نگاه داریم نمی‌باید اجازه دهیم که در یک زندان فکر گرفتار شویم.^(۱۷)

حقیقت من در اینجا خود را به این نیازمندیها محدود می‌کنم.
نخستین نیازمندی این است نظریه تازه باید از اندیشه‌ای ساده و تازه و نیرومند ارتباط دادن چیزهایی ارتباط یا با معانی تازه آغاز کند این نیازمندیها مبهم است صورتبندی کردن بسیار روشن آن دشوار می‌نماید نظریه‌های ما باید خواص ساختن جهان را توضیح دهد اندیشه‌ای که تفکر کردن کامل درباره آن بدون درگیر شدن با پسرویه‌های بی‌شمار دشوار است ولی یک جز مهم در اندیشه سادگی را می‌توان به صورت منطقی تحلیل کرد و آن اندیشه آزمون‌پذیری است.

ثانیاً: نیازمند آن هستیم که نظریه تازه مستقلاً آزمون‌پذیر بوده باشد یعنی علاوه بر توضیح دادن همه امور توضیح دانشی که نظریه تازه برای توضیح آنها طرح‌ریزی شده باید نتایج تازه و آزمون‌پذیر داشته باشد.

ثالثاً: نیازمندی سوم نیز برای یک نظریه خوب وجود دارد و آن این است خواستار و نیازمند آنیم که نظریه در معرض بعضی آزمونهای تازه و سخت قرار گیرد.^(۱۸)

۲-۵- نیازمندیها و رشد و ترقی شناخت

وضع مسئله‌ای که دانشمند خود را در آن می‌یابد از چه قرار است به نظر پوپر، دانشمند خواهان یافتن نظریه‌ای تازه است که بتواند بعضی از واقعتهای تجربی را توضیح دهد واقعتهایی که نظریه‌های سابق با کامیابی آنها را توضیح می‌دادند و واقعتهای دیگری که از عهده توضیح آنها بر نمی‌آمدند و آنها که بالفعل سبب ابطال آن نظریه‌ها شدند. پوپر: «اگر از من می‌پرسیدند دیگر چه می‌خواهی من می‌گفتم چیزهای دیگر است از راه نزدیک شدن به

سوفهم اصلی در خصوص علوم طبیعی در این نهفته است که علم کار خود را با مشاهده و جمع‌آوری داده‌ها و یا واقعیتها یا اندازه‌گیری آغاز می‌کند از طرفی ما هیچ‌گاه کار خود را در خلاء و از هیچ و به اصطلاح با یک ذهن به کلی خالی آغاز نمی‌کنیم رشد معرفت همواره متکی است بر تصحیح معرفت قبلی است.

۴-۵- مدلها و موقعیتها

پوپر برای بیان نوع تحلیل مسائل علوم اجتماعی با چند مثال به منطق موقعیت اشاره می‌کند. برای مثال در جهت تبیین یا پیش‌بینی رویدادی از یک نوع، «چرا در صنایع ساختمانی ازدیاد و کاهش فصلی و بیکاری است» با ساختن مدل می‌توان به آن جواب داد برای آنکه بتوان به سؤال جواب داد مدلها در علوم اجتماعی واجد اهمیت به مراتب بیشتری است این علوم تقریباً همواره با روشی بر ساختن موقعیتها یا شرایط نوعی کار خود را به انجام می‌رسانند مسئله بنیادی در علوم اجتماعی نظری و هم در علوم اجتماعی تاریخی عبارت از تبیین و درک رویدادها بر حسب افعال انسانی و موقعیتها و شرایط اجتماعی، واژه کلیدی در اینجا شرایط و موقعیت اجتماعی است توصیف یک موقعیت اجتماعی تاریخی در علوم اجتماعی متناظر با بیان شرایط اولیه در علوم طبیعی است و مدلها در علوم اجتماعی نظری اساساً توصیفات یا بازسازیهای موقعیتهای اجتماعی نوعی هستند. تنها یک اصل متناسب با موقعیت و

شرایط که به وضوح تقریباً یک اصل خالی از محتوی است اصل در متون فلسفی به اصل عقلانیت مشهور است طبق این اصل روش شناسانه می‌باید به کل تلاشهای نظری خود و کل نظریه تبیین کننده خود را در درون یک تحلیل موقعیت و شرایط - درون یک مدل جای دهیم من اصل کفایت عملی یا اصل عقلانیت را جزء اساسی هر نظریه‌ای آزمونپذیر در حوزه علوم اجتماعی می‌دانم.

حال اگر نظریه‌ای مورد آزمون قرار گرفت و در آن نقصی یافته شد آنگاه ما همواره می‌توانیم تصمیم بگیریم که کدام یک از اجزای متفاوت نظریه را مسئول بروز خطا به شمار آوریم نظریه من آن است که این یک سیاست روش شناسانه صحیح است که تصمیم بگیریم بقیه نظریه را و نه اصل عقلانیت را مسئول خطا به شمار آوریم من اینکه اصل عقلانیت را یک اصل ما تقدم و مابعدالطبیعی بشمارم آورم خودداری می‌کنم من این را یک روش و سیاست متدولوژیک خوب می‌دانم از سرزنش کردن اصل عقلانیت به عنوان عامل شکست خودداری می‌کنیم زیرا اگر مدلها را نقد کنیم چیز بیشتری می‌آموزیم به این ترتیب می‌توان این سیاست را حفظ اصل عقلانیت را به عنوان بخشی از متدولوژی تلقی کرد.^(۱۹)

۵-۵- نظریه هویدا بودن حقیقت و نظریه توطئه یک مجادله قدیم بین مکتب فلسفی انگلیسی و مکتب قاره که عبارت از تعارض بین تجربه‌گرای

کلاسیک بیکن، لاک،... و خردگرای دکارت و لایبنتیس است نظریه خصلت هویدای حقیقت پایه این نگرش خوش بینانه درباره امکان دانای است ممکن است حقیقت پنهان باشد اما می تواند آشکار شود در شناخت شناسی خوش بینانه بیکن و دکارت هرگز برای یک مرجع اقتدار در زمینه حقیقت جایی وجود نداشته زیرا

سرچشمه شناخت در فرد فرد ماست خواه در نیروی ادراک ما که مشاهده موشکافانه طبیعت را میسر می سازد و خواه در شهود و مکاشفه ذهن ما که در راه تمیز حقیقت از باطل به کار می رود.^(۲۰)

به گفته پوپر: «من خودم انگیزه ام به عنوان معرفت شناسی فایده ای بیش نیست کشف حقیقت در مسائلی که شناخت شناسی طرح می کند و سازگار بودن یا نبودن آن حقیقت با اندیشه سیاسی من و آیا این خطر وجود ندارد که انتظاراتها و دیدگاههای سیاسی ناآگاهانه مرا زیر نفوذ بگیرند؟ پیداست که من تنها تجربه گرا و فردگرا نیستم بلکه لیبرال نیز هستم اما درست لیبرال هستم که چون می پندارم که کمتر چیزی برای یک لیبرال مهم تر از آن است نظریه های گوناگون از اندیشه لیبرال را مورد آزمون و انتقاد عمیق قرار دهد نقد برخی ویژگیهای لیبرالیسم در کشف حقیقت ما را به سوی چگونگی گسترش نظریه توطئه کشاند».

این نظریه مبنای آموزشهای دکارت و بیکن است برای بیکن، نظریه حقیقت طبیعت است طبیعت کتاب گشوده ای است که هرکسی با ذهن

پاک آن را مطالعه کند دچار خطا نمی شود در نظر بیکن و دکارت، با وجود هویدای حقیقت، چرا انسان دچار خطا می شود دلیل این امر را باید در گناه خودداری ما از دیدن حقیقت هویدا هست در پیش داوریهها و آموزش سنن که در ذهن ما حک کرده است همین پیش داوریهها سرچشمه نادانی است.^(۲۱)

روایت مارکسیستی، نظریه توطئه شناخته شده است و آن دسیسه های مطبوعات کاپیتالیستی است که حقیقت را دگرگون می سازند تا ایدئولوژیهای باطل را در ذهن کارگران جای دهند طبق این نظریه مسلماً در میان ایدئولوژیها باطل، آیینهای مذهبی جای برجسته دارنده اعتقاد شگفت وجود یک دسیسه نتیجه تقریباً گریزناپذیر تصور خوش بینانه ای است که بر پایه این ادعا که اگر حقیقت فرصت مناسب داده شود حق پیروز خواهد شد به راستی که نظریه حقیقت و نظریه توطئه افسانه است و حقیقت به آسانی دست یافتنی نیست و با ایجاد زور از بین می رود و به این ترتیب معرفت شناسی خوش بینانه دکارت و بیکن نمی تواند درست باشد اما آنچه در تاریخ این فکر شگفت آور است اینکه بی شک این معرفت شناسی نادرست خود سرچشمه یک انقلاب فکری و اخلاقی بی سابقه بود باعث رهایی و حرکت به سوی مبارزه با استبداد و احساس مسئولیت در انسانها شد.

اما این شناخت شناسی نادرست نتایج وحشتناکی هم داشته است که نظریه ای که

خصلت هویدای حقیقت را می‌پذیرد متعصب می‌شود زیرا به موجب آن تنها پلیدترین تباهیها می‌توانند انگیزه آن شود که انسان نخواهد حقیقت آشکارا را ببیند افرادی که از حقیقت می‌ترسند و به آن دسیه می‌کنند.

به گفته پوپر: «حقیقت اصولاً آشکار نیست و حقیقتی که ادعا می‌شود هویدا است نیاز به آن دارد که پیوسته به کمک تعبیری، تولید و تأیید شود و این عمل تولید و تأیید نیز پیوسته تکرار شود مرجع اقتدار لازم است که به طور منظم چیزی را که باید حقیقت داشت تجویز کند مرجع ممکن، وظیفه خود را با گستاخی انجام دهد اینجاست که خوش بینی به اقتدارگرایی می‌انجامد».

به نظر پوپر، با وجود حمله دکارت و بیکن، به پیش‌داوریهای سنتی و ضد اقتدار بودن و حمله علیه فلسفه اسکولاستیک ارسطوی، این

دو توانسته‌اند شناخت خود را به کلی از اتکا به هر اقتداری بر کنار نگهدارند آنها به رغم جهت‌گیری فردگرایی اندیشه‌هایشان تا بدانجا پیش رفته‌اند که ذهن نقاد انسان و داوری من شما را ملاک بدانند تنها اقتداری را جانشین اقتدار دیگر کند مرجع آنها حواس و شعور شده است بیکن و دکارت از مشاهده و عقل (اقتدار) جدید ساخته‌اند که در تمام آدمیان وجود دارد

اما با این عمل خود هر انسان را دوبخش کرده‌اند یک مرجع برتر در او بوجود آورده‌اند که اقتدار آن در مورد حقیقت است. به دو بخش، بخش انسانی که عبارت از خودشان که سرچمه عقاید

قابل اشتباهمان، خطاها و نادانیهایمان و بخش فوق انسانی که عبارت است از حواس یا شعور، سرچشمه شناخت حقیقی انسان که قدرتی خدای گونه بر ما اعمال می‌کند. (۲۲)

۵-۶- پوپر: سرچشمه دانایی چیست؟

«به نظر من پاسخ سرچشمه یا اصل گوناگون است اما هیچ یک مرجع اعتبار نیستند مسلماً ایرادی ندارم که تجربه هم می‌تواند دانایی ما را حتی به مقیاسی بسیار ستایش انگیزی افزایش دهد اما به هیچ وجه سرچشمه تمام محسوب نمی‌شود اشتباه اساسی نظریه سرچشمه نهایی شناخت این است که بین مسائل مربوط به اصل و منشاء و مسائل مربوط به اعتبار قضا یا به روشنی تمیز نمی‌گذارد. پرسشهایی از جمله منبع خبر چیست پذیرفتنی نیست برای اینکه پاسخ اقتدارگرایانه را می‌طلبد».

در مورد سرچشمه‌های شناخت، باید مسئله را این طور عوض کرد «چگونه می‌توانیم اشتباه را کشف و رفع کنیم؟» پاسخ درست به عقیده من (پوپر) این است «با نقد نظریه‌ها یا فرضیه‌های دیگران» به جواب رسید این پاسخ بیانگر دیدگاهی است که من پیشنهاد می‌کنم آن را فردگرایی «انتقادی» بنامیم و آن مفهومی است که من پیشنهاد می‌کنم. (۲۳)

پوپر در جمع مطالب خود در مقاله سرچشمه‌های شناخت به نکاتی اشاره کرده که بیان آنها حائز اهمیت است:

۱- سرچشمه شناخت وجود ندارد جمیع

اساسی مشاهده و استدلال و حتی مکاشفه و تخیل شرکت در نقد فرضیه‌ها، اتفاقی است که ما به کمک آنها ناشناخته‌ها را واری می‌کنیم

۷- راه حل هر مسئله خود موجب پیدایش مسائل جدید می‌شود که آنها نیز باید حل شود اهمیت قضیه مربوط به مسئله نخست به جسارت‌آمیز بودن و پیشنهاد راه حل دادن است هر چه بیشتر درباره جهان بیاموزیم و هر چه این آموخته‌ها ژرف‌تر باشد شناخت ما از آنچه نمی‌دانیم شناخت نادانی ما بیشتر شکل می‌گیرد و دقت و فصوح آن بیشتر می‌شود در واقع سرچشمه بزرگ نادانی در این است که شناخت ما قطعاً پایانی دارد حال آنکه نادانی ما الزماً بی‌پایان است. (۲۴)

۶- عقلانیت تکاملی پوپر

در اینجا به پیشرفت از دیدگاه تکاملی می‌پردازیم مدعی نیستم که این دیدگاه مهم‌ترین دیدگاه برای بررسی مسئله پیشرفت در علم است اما رهیافت زیست‌شناسانه شیوه‌سهلی برای معرفی دو ایده اصلی - آموزش و گزینش در اختیار می‌گذارم از یک دیدگاه زیست‌شناسانه یا تطوری می‌توان به علم یا به پیشرفت در علم، به مثابه ابزاری نظر کرد که نوع آدمی برای انطباق دادن خویش با محیط به کار می‌گیرد به منظور مسخر کردن یک جایگاه جدید و حتی ابداع و ایجاد یک جایگاه تازه است ما می‌توانیم میان سه تراز

سرچشمه‌ای، هیچ نشانه‌ای را نباید نادیده گرفت و باید تمام آنها را به آزمون گذاشت جز در زمینه تاریخی ما عموماً واقعیتها را امتحان می‌کنیم نه سرچشمه‌های خبری آن را.

۲- پرسش درست شناخت‌شناسی نباید درباره سرچشمه‌ها باشد، برعکس باید پرسید که آیا مدعا حقیقت دارد، آیا با واقعیت سازگار است آنگاه می‌کوشیم تا مدعا را به بهترین شکلی که می‌توانیم مورد سنجش و آزمایش مستقیم قرار دهیم.

۳- کارهای بسیار است که می‌تواند با این نوع آزمایشها مناسب باشد از فرآیندهای خاص این بررسی آن است که ببینیم آیا نظریه‌های ما با مشاهدات سازگار است.

۴- اگر شناخت فطری مادرزادی را کنار بگذاریم روشن است که سنت چه از

لحاظ کمی و چه از نظر کیفی مهم‌ترین سرچشمه‌های دانایی ما است هر بخش دانایی ناشی از سنت مستلزم آزمایش انتقادی است.

۵- شناخت را نمی‌توان از هیچ آغاز کرد یا تنها به مکاشفه اکتفا نمود پیشرفتهای دانایی در اساس تغییر شکل دانایی پیشین است.

۶- نه مشاهده اعتبار مطلق دارد و نه استدلال، مکاشفه و تخیل هر دو نقش قاطعی به عهده دارند اما نمی‌توان فقط به آنها بسنده کرد با این حال گریزناپذیر، و سرچشمه فرضیه ما می‌باید هدف

انطباق پذیری با محیط تمییز قابل شویم این سه تراز عبارتند از: انطباق ژنتیکی، یادگیری رفتاری قابل انطباق با محیط، اکتشاف علمی، این سه تراز مکانیزمهای انطباق پذیری به نحو بنیادی یکسان دارند.^(۲۵)

انطباق پذیری با یک ساختار ذاتی آغاز می شود این ساختارها در هر سه تراز بوسیله آموزش منتقل می شوند در ترازهای ژنتیکی و رفتاری بوسیله تکثیر و در ترازهای رفتاری و علمی بوسیله سنت اجتماعی و تقلید صورت می گیرد در هر سه تراز یا آموزه دستورالعملها همواره از درون ساختار نشأت می گیرند اگر جهش یا تغییر یا خطا رخ دهد در آن صورت این امور آموزه ها یا دستورالعملهای جدید هستند که از درون ساختار پدید می آیند نه از بیرون و از محیط این ساختارهای ذاتی در معرض برخی فشارها، یا چالشها، یا مسائل قرار دارند در پاسخ به این فشارها، روشهایی که لاقلاً بعضاً دلخواهانه و الله بختی هستند نمونه های متنوع از آموزه های ذاتی ژنتیکی یا سنتی تولید می شود در تراز ژنتیکی این نمونه های متنوع عبارتند از آموزه های جهش یافته یا مجدداً ترکیب شده، در تراز رفتاری، این نمونه ها عبارتند از تغییرات موقت یا ترکیبها و تألیفهای در درون مجموعه ذاتی رفتارها در تراز علمی، این نمونه ها، همان نظریه های انقلابی جدید و موقت هستند ما در هر سه تراز با آموزه ها یا دستورالعملهای جدید موقت ناشی از سعیها و آزمونها روبرو هستیم.^(۲۶)

در مرحله بعدی گزینش از میان جهشهای موجود آن دسته از آزمونها و سعیهای موقت که به نحو بد انطباق پیدا کرده باشند حذف می شوند این مرحله همان مرحله حذف خطا است به این اعتبار می توانیم از انطباق بوسیله روش سعی و خطا سخن بگوییم.

پوپر بیشتر موانع پیشرفت را اجتماعی می داند و آنها را به دو دسته تقسیم می کند: موانع اقتصادی و موانع اعتقادی، مانعی که پیش از همه مورد توجه قرار گرفته است عدم تسامح ایدئولوژیک دینی است که معمولاً با نوعی فقدان تخیل همراه است نمونه های تاریخی این امر به خوبی شناخته شده اند و نیازی نیست که به آنها پردازیم با این حال باید توجه داشت که حتی سرکوب نیز ممکن است منجر به پیشرفت شود علت اصلی هر چه باشد جزم اندیشی و عدم تسامح است به اندیشه ها باید به عنوان اموری گرانبها نظر کرد و آنها را با دقت نگهداری کرد.^(۲۷)

یک خطر به مراتب بزرگ تر نیز وجود دارد، یک نظریه، حتی یک نظریه علمی ممکن است به یک مد رایج مبدل شود یعنی جانشین مذهب شود و به صورت یک ایدئولوژی بسیار ریشه ای درآید پس علاوه بر مسئله همواره مهم جزمیت و مسئله کاملاً مرتبط عدم تسامح، ایدئولوژیک، یک مسئله بسیار متفاوت پیوند میان علم و ایدئولوژی است سبب خلط علم با ایدئولوژی می شود به گمان من این مسئله در زمانه ای که روشنفکران، از جمله دانشمندان، در معرض آن قرار دارند، که به ایدئولوژیهای

مدعای روشنفکری دل‌ببندند یک مسئله بسیار جدی است. این امر ممکن است تا حد زیادی ناشی از تضعیف دین، و نیازهای ارضا نشده و ناخودآگاه دینی جامعه باشد انقلابهای کپرنیکی و داروینی، انقلاب علمی که منشاء ظهور انقلاب ایدئولوژیک شد.

۶-۱- رهیافت تکاملی با آزمون خطا در جهان

سوم پوپر

به نظر پوپر، علم و نظریه با مسئله شروع می‌شود مسئله ریشه در فطرت یا انتظارات از دیگران و یا معارضت با نظریه جاری است پوپر می‌گوید به نظر من وجود تصورات فطری باطل است ولی در هر موجود زنده واکنشها و پاسخهای فطری است این واکنشها را می‌توان انتظارات وصف کرد پس آنکه آنها را هشیارانه بدانیم نظریه بستگی نزدیک میان انتظار و علم را می‌توان از علم فطری هم سخن گفت اما این علم به طور روایی و تکوینی پیشین است از جمیع تجربیات و مشاهدات است نظریه پوپر نوعی تکامل است حل کردن مسئله نخستین تلاش است مسئله اول بقا و ماندگاری است همه موجودات جاندار سرگرم حل مسائل هستند در جانداران و حیوانات پایین تر از انسان حل مسائل به صورت واکنشهای تازه انتظارهای نوین در رفتار ظاهر می‌شود. (۲۸)

وقتی که جریات تکامل زیستی از لحاظ حل مسائل مورد نظر قرار می‌گیرد امری از دیگر امور مهم تر می‌نماید و آن تکوین و رشد زبان

است جانوران صداهای که کار آن اصوات بیان و احساسی و دادن علامت است از خود ظاهر می‌سازند ولی آدمی عمل دیگری به آن افزوده که وظایف وصفی و استدلالی است زبان قالب اوصاف عالم را میسر می‌سازد و فهمیدن را ممکن نموده است مفاهیم صدق و کذب را ممکن کرده خلاصه ظهور عقل را ممکن نموده است از نظر کارکردی باعث خودآگاهی و انسان شدن فرد شده است. (۲۹)

مفهوم جهان سوم که موضوع انسان و درعین حال خودمختاری است از نتایج امیدوارکننده فلسفه پوپر است اطلاق آن بر مسئله میان جسم و ذهن، جهان سوم در امور اخلاقی و ذهنی از عینیات یا ذهن دلائلی ارائه می‌دهد در ضمن به تحلیل تغییرات اجتماعی کمک می‌کند زیرا به واسطه عینی بودن جهان سوم که آفریده انسان و ارتباطات حاصله از آن خصایصی که دارای مفاهیم اخلاق و هنر، خود دارای تاریخ است جهان سوم پوپر توضیح می‌دهد چگونه جریان تکاملی می‌تواند دارای جهت معقول باشد بی‌آنکه نقشه و طرح داشته باشد یا دارای حرکت دیالکتیکی، هگلی، مارکسی باشد در تاریخ جهان سوم بعد از پدید آمدن زبان مهم ترین تکامل، نقد و انتقاد و مقبول شدن آن است. (۳۰)

پوپر این طور جهان را به سه قسمت تقسیم می‌کند

۱- دنیای اول - دنیای اشیاء فیزیکی ۲- دنیای دوم - جهان تجربیات ذهنی ۳- قضایا به اعتبار خود قضایا را می‌توان دنیای سوم نامید

مثال: الف: تابلو واقعی (دنیای اشیا) ب) تاریخ تفکرات و نظرات ما می باشد دنیای ۳ فرآیند تصور و تخیل که مستلزم کوشش است نظریه ها و استدلالهای انتقادی بعد عقلانی است دنیای دوم است پ) تابلو تصویری یا قضایا - و تمام ثمرات و فراورده های فکر آدمی، ابزارها متعلق به دنیای سوم است. - نهادها و آثار هنری، جز دنیای ۳ است» (۳۲)

۷- عقلانیت لیبرال و جامعه باز

۷-۱- تاریخ باوری و اسطوره سرنوشت

بسیاری بر این باورند که نگرش برآستی علمی یا فلسفی به سیاست و فهم ژرف تر زندگی اجتماعی به وجه کلی باید بر پایه ژرف اندیشی درباره تاریخ آدمی و تفسیر آن بنیاد گیرد می گویند در حالی که انسان متعارف چارچوب زندگی اش و اهمیت تجربه های شخصی و خرده تلاشهایش را بی چون و چرا مسلم می گیرد دانشمند و فیلسوف اجتماعی باید از پایه ای بالاتر چیزها را بنگرد او فرد را به منزله پیاده شطرنج یا چونان ابزاری کم ارج در پرورش کلی نژاد آدمی می بیند... این وصف کوتاهی از تاریخ باوری است آموزه ای که می گوید تاریخ در اختیار و فرمان قوانین تاریخی یا تکاملی ویژه ای است که کشفشان ما را در پیشگویی پیامبرانه سرنوشت آدمی یاری می دهد یکی از ساده ترین گونه تاریخ باوری «ایده قوم برگزیده» است قوم برگزیده از دل شکل قبیله ای زندگی اجتماعی باید قبیله گری عنصری است که در بسیاری از گونه های نظریه های تاریخ باورانه می یابیم سایر گونه های دیگر که قبیله ای نیستند هنوز عنصر جمع باوری در خود دارند ارزشش از این باره از آنجا

در جهان سوم امر اساسی این است که در دنیای عینی یعنی نظریه ها و قضایا روبرو هستیم آنها را نقد کنیم این کار اگر به صورت نوشتاری باشد دوام بیشتری دارد در اینجا بین نقد صورت بندی یک تفکر و وجوه منطقی تفکر تفاوت گذاشت اینجاست که به دنیای سوم وارد می شویم دنیای سوم در کنار نظریه ها و قضایا و استدلالهای انتقادی است به نظر پوپر دنیای سوم عینی است ماتریالستها عینیت را به دنیای اول می دادند. (۳۱)

از طرفی به نظر پوپر دنیای ۳ ابدی است اینکه ما نظریات را اختراع نمی کنیم بلکه آن را کشف می کنیم خلاصه کلام ما جهان ۳ داریم ابدی که وجودش قبل از حدوت حیات بوده است دنیای که گاه گاه انسانها نکته ای را از آن کشف می کنند پوپر آن را غیرعقلانی می داند اینکه انسان برای جهان سوم تاثیر ندارد به نظر پوپر دنیای سوم محصول ذهن آدمی است و این ما هستیم که اشیای دنیای سوم را بوجود می آوریم دنیای سوم حاصل فعالیت بشری است به نظر من دنیای سوم یعنی دنیای مسائل، نظریه ها و استدلالهای انتقادی یکی از نتایج تکامل زبان است که در این تکامل به خود باز می گردد و بر خود اثر می گذارد.

پوپر: «دنیای سوم تاریخی دارد که جهان

کارها و هدف‌های غایت‌های معینی می‌آیند و به منزله تکنولوژیست درباره نهادها یکسره بر حسب، شایستگی، کارآیی، سادگی شان و جزء آن داوری می‌کند.

از طرفی پوپرین مهندس اجتماعی یوتویپای و مهندس تدریجی عقلانی تفاوت قائل می‌شود رهیافت یوتویپای را می‌شود چنین وصف کرد هر کنش عقلانی باید دارای هدف معین باشد این کنش به همان درجه عقلانی است که هدفش را آگاهانه و همواره دنبال می‌کند و وسایلی را بر حسب این هدف تعیین می‌کند از این گزیدن هدف نخستین چیزی است که باید انجام دهیم اگر بخواهیم به وجهی عقلانی کار کنیم و از چنین هدفها باید چنان هدفهای میانگین یا جزئی را بازشناسیم که برآستی فقط وسایلی برای هدف فرجامین یا گامهای در راه رسیدن به هدف نهایی اند این اصول هرگاه درباره حیطه فعالیت سیاسی به کار بسته شوند مقتضی آن است که ما طرح اجمالی و نقشه جامعه مقصودمان و وسایلی تحقق یافتنش را فراهم آوریم. (۳۵)

مهندسی تدریجی که این رهیافتی است که به دیده من از حیث روش درست و استوار است سیاستمداری که این روش را دارد قادر است چه با نقشه و چه بی نقشه امیدوار به تحقق کشور آرمانی و نیکبختی و کمال است او آگاه به این است کمال اگر دست یافتی باشد بسیار دوراست و هرنسلی از انسانها درخواستی دارند اینکه هنگام رنج کشیدن به یاری آنها

پیدا است که دوتا از مهم‌ترین روایت‌های نوین تاریخ باوری در ویژگی‌های عمده‌شان با آن شریکند این دو روایت عبارتند از فلسفه تاریخی نژاد باوری یا فاشیسم از یک سو و فلسفه تاریخی مارکس از سوی دیگر است. (۳۳)

پوپر در ادامه مباحث خود در جامعه بین دو دیدگاه به جامعه تفاوت می‌گذارد تاریخ باور و مهندس اجتماعی که، مهندس اجتماعی درباره گرایشهای تاریخی هیچ پرسشی نمی‌پرسد او بر این باور است که انسان سرور سرنوشت خویش است و ما با سازگاری هدفهایمان می‌توانیم در تاریخ دگرگونی ایجاد کنیم تاریخ باوری بر آن است که نهادهای اجتماعی را از دیدگاه تاریخ‌شان یعنی خاستگاه و تکامل و دلالت کنونی و آینده‌شان بنگرد از طرفی مهندس اجتماعی هیچ توجه‌ای به خاستگاه نهادها و نیت‌های بنیانگذارانشان ندارد. (۳۴)

او برتر می‌داند که مسئله‌اش را این گونه پیش بکشد، اگر فلان هدفهایمان باشند آیا این نهاد برای آوردشان خوب طرح‌ریزی شد و سازمان یافته است برای نمونه، نهاد بیمه را به دیده می‌گیریم مهندس تکنولوژیست نمی‌پرسد اینکه بیمه بخاطر سود ایجاد شده یا رسالت تاریخی خود را انجام دهد بلکه نهاد بیمه را محک می‌زند چگونه می‌توان به سودشان افزود و راههای پیش می‌نهد که بدان نهادهای بیمه بتواند کارای بیشتر در برآوردن غایت‌هایشان بیابند در کل مهندس اجتماعی رهیافتی عقلانی به نهادها دارد و آنها را وسایلی می‌شمرد که به

بشتابند پس مهندس اجتماعی تدریجی روش جستجوی بزرگ‌ترین و عاجل‌ترین بدیهای جامعه و جنگیدن در راه آنها برآید استدلال کردن درباره جامعه آرمانی بسیار دشوار است زندگی اجتماعی چندان پیچیده است که کم کسانی می‌توانند درباره نقشه مهندس اجتماعی در مقیاسی بزرگ داوری کنند یا که هرگز کسی را توانای این داوری نیست مهندس تدریجی نسبتاً آسان است آنها نقشه برای نهادهای تک‌اند مثلاً برای بیمه، بهداشت، تنظیم بودجه، سیاست اقتصادی ضد کساد یا اصلاحات آموزشی خطرشان کمتر است - پوپر اینجاست که دو جامعه توتالیتر و یوتویپایی و جامعه باز را از هم جدا می‌کند. (۳۶)

۷-۲- فشار تمدن و جامعه بسته

پوپر در کتاب جامعه باز در تحلیل، ویژگیهای یک جامعه بسته یا توتالیتر به فلسفه سیاسی افلاطون اشاره می‌کند می‌گوید: «سخن افلاطون در این باره که خواستار نیک‌بخت کردن کشور است تبلیغ صرف نیست تا گستره محدود در تحلیل جامعه شناختی که وعده نیک‌بختی اش را بر آن بنیاد نهاد بر حق بود این نکته را دقیق‌تر باز می‌گویم من بر این باورم که افلاطون با بینش ژرفی بر فشار جانگاہ پی برد این فشار پدیدآورده انقلاب اجتماعی که به پابرخاستن دموکراسی و فردباوری آغاز شده بود او را در کشف علت‌های عمده بدبختی ژرف ایشان - دگرگونی اجتماعی و ناسازی اجتماعی ناکام

یافت و به جنگیدن با آنها کوشید دلیلی ندارم شک آورم که یکی از نیرومندترین انگیزه‌هایش بازآوردن نیک‌بختی برای شهروندان بود.»

تمدن باختر زمین از یونان سرچشمه گرفت این نگرشی که یونانیان اولین کسانی بودند به انسان دوستی گام گذاشتند جوامع قبیله‌ای نگرش جادوی داشتند عنصر عمده این نگرش جدای نهادن میان بسامانیهای مرسوم یا قراردادی زندگی اجتماعی و بسامانیها درون طبیعت است دگرگونیها در شیوه زندگی قبیله‌ای به صورت عقلانی نیست نهادها که بر پایه سنت قبیله‌ای جمعی بنیان نهاده‌اند جای برای مسئولیت شخصی نمی‌گذارند تابوها که در بردارنده شکلی از مسئولیت گروهی‌اند شاید پیشگام آنچه ما مسئولیت شخصی می‌نامیم باشند جامعه بسته قبیله‌ای به رمه می‌ماند که اعضای آن به مدد پیوندهای ارگانیکی به هم پیوسته‌اند پیوندهای چون خویشاوندی، شریک مشترک، خطرهای مشترک، شادیهی و رنج مشترک است.

گذر از جامعه بسته به جامعه باز یک انقلاب ژرف بود بی‌گفتگو این انقلاب آگاهانه روی نداد. فروپاشی قبیله‌گرای با افزایش جمعیت طبقه فرمانروا و ایجاد تنش در جامعه بسته طبقه فرمانروا بود برخوردارهای فرهنگی و ایجاد خطر و داد و ستد بازرگانی و دریانوردی باعث یک رشته انقلابهای شد باعث پیدایش گفتگوی انتقادی و رهایی از جادوگری شد در اینجا نخستین نشانه‌های فشار تمدن احساس

می شد این فشار تمدن نتیجه فروپاشی جامعه بسته است فشاری است که پدیدآورده تلاشی که زندگی در جامعه باز و تا اندازه‌ای انتزاعی همواره از ما می‌خواهد از راه کوشیدن به عقلانی‌بودن، و انهادن دست کم برخی از نیازهای اجتماعی عاطفیمان، به پاس داشتن خودمان، من باور دارم این فشار تمدن همچون بهایی در افزایش شناخت، بالا رفتن عقلانیت در همکاری و همیاری و بهایی که برای آدم بودن پردازیم.^(۳۷)

۷-۳- یوتوپیا و زور ایمان به عقلانیت

پوپر ضمن معرفی خود به عنوان دشمن قساوت و زور بر از بین بردن آن امیدوار است نبرد کردن بر ضد عنف و زور را بی نتیجه نمی‌داند و نیز می‌داند که غالباً در جریان تاریخ چنان اتفاق افتاده است که آنچه در ابتدا به صورت کامیابی بزرگ بر ضد شدت و عنف جلوه‌گر شده، غالباً شکستی به دنبال داشته است نازیسم و فاشیسم کاملاً سرکوب شده ولی باید قبول کنیم که شکست آنها بدین معنی نیست که وحشیگری و بی‌رحمی شکست خورده است و این امید است که شدت و زور را کمتر کرد و زیر مهار عقل درآورد.

پوپر: «من یک عقل‌گرا هستم در مقابل زور، تنها عقل را می‌بینم هنگامی که دو شخص اختلاف عقیده دارند به دوراه تصمیم می‌گیرند ۱- استدلالی ۲- زور».

یک عقلگرا بدان صورت که من این کلمه

را به کار می‌برم کسی است که می‌کوشد تا بوسیله برهان و سند به تصمیمی یا سازشی، دست یابد و کمتر خواستار استفاده از زور است کسی است که ناکام شدن در متقاعد ساختن طرف مقابل خود از طریق برهان را بر آن ترجیح می‌دهد و او را با نیروی تهدید یا حتی با تبلیغات متقاعد کنند مقصود پوپر از (عقلانی بودن) با متقاعد شدن از راه تبلیغات فرق می‌کند اختلاف در به کار گرفت برهان و استدلال نیست، اختلاف بیشتر در ایستار داد و ستد و در آماده بودن نه تنها برای متقاعد کردن طرف مقابل بلکه نیز برای متقاعد شدن بوسیله او قرار دارد آنچه من به آن نام عقلانیت می‌دهم، ممکن است با مداخله و بیانی بدنی صورت مشخص شود «من فکر می‌کنم که حق با من است، ولی ممکن است اشتباه کرده باشم، و حق با شما باشد و در هر صورت بهتر آن است که با یکدیگر بحث کنیم».^(۳۸)

به نظر پوپر آنچه ایستار عقل‌گرای است مستلزم پذیرفتن قبلی مقداری از تواضع عقلی است و این حالت نتیجه دریافت این واقعیت است که ما همه چیز را نمی‌دانیم و بیشتر داشته‌های خود را مدیون دیگران هستیم دشواریهای بر سر راه گسترش سریع عقلانیت وجود دارد یکی از عمده‌ترین دشواریها آن است که همیشه برای ادامه یافتن یک بحث عقلانی دو طرف بحث ضرورت دارد. هر یک از دو طرف باید آماده آن باشد که از دیگری چیزی بیاموزد با کسی که زدن شمارا با تیرش،

دوست دارد تا در بحث محکوم شما شود نمی‌توانید یک بحث عقل‌گرایانه داشته باشید در مورد تسامح نیز چنین است شما نباید بدون تفاوت، اصل گذشت کردن و تسامح داشتن نسبت به کسانی را که فاقد این خصوصیت قبول کنید اگر چنین کنید نه تنها سبب ویرانی خود می‌شود بلکه خود ایستار گذشت و تسامح را نیز چنین می‌کنند.^(۳۹)

عقل‌گرای من‌جزمی و تعبدی نیست کاملاً قبول دارم که نمی‌توانیم به صورت عقلی و استدلالی آن را ثابت کنم صاف و صریح اعتراف می‌کنم که عقل‌گرای را بدان جهت پذیرفته‌ام که از زور متنفرم عقل‌گرای من دلیل سر خود نیست، بلکه متکی بر ایمان غیر عقلانی به ایستار عقلی‌گرانه است چنان‌که به نظر نمی‌رسد که از این می‌توانم بیشتر بروم شاید کسی بتواند که ایمان بی‌دلیل من به حقوق برابر و دوطرفی متقاعد کردن دیگران و متقاعد شدن بوسیله ایشان، ایمان به عقل بشری است یا به سادگی این است که من به انسان ایمان دارم.^(۴۰)

۴-۷- سیاست و عمل عقلانی و یوتوپیا

وقتی می‌توان گفت یک عمل عقلانی است که به بهترین وجه از وسایل موجود برای رسیدن به یک هدف بهره‌برداری کند ممکن است هدف نتواند به صورت عقلی تعیین و تحدید شود هر چه باشد تنها وقتی می‌توانیم درباره یک عمل به صورت عقلانی داوری کنیم و آن را عقلانی بدانیم که نسبت به یک هدف در نظر بگیریم

تنها هنگامی که هدفش در ذهن داشته باشیم و تنها نسبت به این هدف است که می‌توانیم بگوییم عملی را عقلا نه انجام داده‌ایم. اکنون این طرز استدلال را در مورد سیاست به کار می‌بریم هر سیاست عبارت از کارهایی است و این کارها زمانی عقلی است که برای رسیدن به هدفی انجام شده باشد هدف کارهای سیاسی یک شخص ممکن است افزایش قدرت یا ثروت او بوده باشد یا شاید ممکن است بهبود بخشیدن به قوانین کشور و تغییری در ساختمان دولت باشد و این نظریه یوتوپیا و در حقیقت بسیار جذاب و خطرناک است و به اعتقاد پوپر مایه شکست خویش می‌شود و به زور منجر می‌شود اینکه خود شکن است با این واقعیت ارتباط دارد که تعیین هدفها از طریق عملی امکانپذیر نیست راهی عملی برای انتخاب یکی از دو هدف وجود ندارد مثلاً بعضی از مردم زور را دوست می‌دارند و آن را تقدیس می‌کنند در نظر ایشان زندگی بدون سختی بیمایه و مبتذل است بعضی مثل (پوپر) از شدت و قساوت نفرت دارد. دوره سازندگی یوتوپیا ممکن به صورت یک دوره تغییر اجتماعی باروشهای زور از میان بردن رقیب فوریت و ضرورت بیشتری پیدا می‌کند با تبلیغات و جلوگیری از انتقاد و از بین بردن مخالفان دربرمی‌گیرد مهندسان ناکجا آباد به این ترتیب همه چیز دادن و همه چیز توان بوده باشند و به صورت خدایان درآیند نباید خدایان دیگر در برابر خود داشته باشند.^(۴۱)

۸- عقلانیت، جامعه باز و حکومت دموکراتیک

در جامعه‌ای که در آنها عقلانیت و گفتگوی عقلانی در مورد قانونگذاری آیین کشورداری و دگرگونیها نهادی به صورت حکمهای عقلانی فردی است جامعه باز است پوپر در جامعه باز انتزاعی خود، معتقد که در آن، کارها به دست افراد منزوی از راه تایپ تلگرام انجام می‌شود جامعه نوین برخی این چنین خصیصه‌ها را دارد ما در خیابان توده‌های مردم بستگی نداریم جامعه کاملاً انتزاعی و کاملاً عقلانی هرگز نخواهد بود آدمیان هنوز گروه‌های واقعی هستند و نیازهای عاطفی دارند.

پوپر خصلتهای بارز جامعه باز را در دو نکته خلاصه می‌کند و تشریح می‌کند. نخست این که در جامعه مورد نظر من بحث آزاد امکان نپذیر است و این بحث بر سیاست تأثیر دارد دوم این که نهادها بخاطر صیانت از آزادی و ناتوانان وجود دارند دولت بوسیله نهادهای حقوقی و اجتماعی از شهروندان در برابر رنج از خشونت صیانت می‌کند ما باید نهادهای اجتماعی بیمه بر پا کنیم تا از آنان که از نظر اقتصادی ناتوانند در برابر توان گران صیانت کند. (۴۲)

در نکته اول به اهمیت بحث آزاد و آشکار اشاره می‌کنم از کشورهای که نظام اجتماعی کمابیش باز دارند کشور ایالات متحده است برای بازبودن یک جامعه مهم‌ترین چیزها، آزادی عقیده، وجود گروه مخالف، بزرگ‌ترین

روزنامه‌ها، متنفذترین مفسران تلویزیون مخالفت می‌کنند پوپر من عقیده دارم جامعه باز هم واقعیت دارد هم آرمان است بدیهی است که در هر جا گونه‌ای از باز بودن وجود دارد در یک دموکراسی، جامعه پخته‌تر، رشد یافته‌تر و بازتر از دموکراسی دیگر خواهد بود بدی یا خوبی آن، به چند عامل بستگی دارد به تاریخ پیشین آن، سنت آن، نهادهای سیاسی آن، روشهای پرورشی آن، و سرانجام به انسانهایی که این نهادها را از زندگی سرشار می‌کنند. (۴۳)

۸-۱- اصول عقلانی لیبرالیسم از نظر پوپر

۱- دولت شرّ ناگزیری است: قدرت آن نباید بیش از اندازه لازم افزایش می‌یابد ممکن است این اصل را «آستره آزاده‌گری» بنامیم برای نشان دادن لزوم وجود دولت، من به نگرش هابز که می‌گوید انسان گرگ انسان دیگر است متوسل نمی‌شوم برخلاف، ضرورت آن را حتی می‌توان از طریق، انسان فرشته دیگر به اثبات رسانید اینکه به علت نجابت و شرافت، هیچ‌کس هرگز به کسی دیگر آزار نمی‌رساند در چنین جهانی هنوز هم انسانهای نیرومند و ضعیف وجود خواهند داشت و ضعیف تران هیچ حق قانونی ندارند، که نیرومندتر آن را مراعات کنند و اگر از اینان مراعاتی در حق ضعفا شود باید ممنون باشد کسانی که این مطالب را رضایت بخش نمی‌دانند تصور می‌کنند هر کس حقی برای زیستن دارد هر کسی حق قانونی که باید در مقابل قدرتمندان حمایت شود با این امر

- موافقت خواهد کرد دولتی برای حمایت از حقوق همگان ضرورت دارد. (۴۴)
- ۲- تفاوت میان یک دموکراسی و یک حکومت خودکامه در آن است که در دموکراسی می‌تون بدون خونریزی از شرّ دولت خلاص شد در حکومت استبدادی چنین نیست.
- ۳- دموکراسی به همان صورت که هست نمی‌تواند هیچ سودی به شهروندان برساند و نباید چنین انتظاری از آن داشته باشیم دموکراسی خیری جز یک چارچوب فراهم نمی‌آورد که در داخل آن شهروندان می‌توانند به صورت کمابیش سازمان یافته و منسجم به کار برخیزند.
- ۴- ما دموکرات هستیم نه بدان جهت که حق همیشه با اکثریت است بلکه بدان جهت که سنتهای دموکراتیک از همه آنچه می‌شناسیم شرّ کمتر دارند اگر اکثریت به نفع استبداد تصمیم بگیرند یک فرد دموکرات نباید چنان فرض کند که عدم انسجام ضروری شومی در نگرشهای او آشکار شده است بلکه باید متوجه این مطلب باشد که سنت دموکراتیک از سرزمین او به اندازه کافی نیرومند نبوده است.
- ۵- نهادها تنها در صورتی که با سنتها تعدیل پیدا نکرده باشد هرگز کافی نیست در نهادها همیشه دو ارزش است بدین معنی که در صورت نبودن یک سنت نیرومند ممکن است در خدمت هدف مخالف یا هدف مورد نظر قرار گیرد. (۴۵)
- ۶- یک ناکجا آباد لیبرالی یعنی دولت عقل‌گرای تعیین شده بر پایه یک زمینه صاف و سفید و نانوشته بدون سنت - یک امر غیرممکن است.
- چه اصل آزادی و لیبرالی مقتضی آن است که محدودیتهای آزادی که بوسیله زندگی اجتماعی ضرورت پیدا کرد. به حداقل برساند و برای همگان یکسان باشد همه این گونه مسائل را می‌توان در عمل تنها با توسل به عادات و سنتهای موجود و تمسک به معنای سنتی دادگری حلّ کنیم.
- ۷- اصول لیبرالیسم را می‌توان همچون اصول ارزیابی توصیف کرد و اگر لازم باشد آنها را اصول دگرگونی‌کننده و تغییر نهادهای موجود دانست نه نهادهایی که جانشین نهادهای موجود می‌شوند لیبرالیسم پیش از آنکه اصول عقایدی انقلاب باشد اصول عقاید تکاملی و تحوّلکی است
- ۸- در میان سنتهای که باید آنها را مهم‌ترین سنتها به شمار آوریم یکی هم آن است که می‌توانیم به آن نام «چارچوب اخلاقی» اجتماع بدهیم و این مشتمل است بر معنای سنتی دادگری یا انصاف در اجتماع یا درجه حساسیت اخلاقی که جامعه به آن رسیده است این چارچوب اخلاقی همچون شالوده‌ای است که هر وقت ضرورت اقتضا کند امکان سازش منافع متعارضی را فراهم می‌کند و تغییرناپذیر و نسبی تغییر می‌کند.
- ۹- آزادی اندیشه و بحث آزاد، ارزشهای نهایی لیبرالیسم هستند که در واقع نیازمند به هیچ اثبات دیگری نیستند با وجود این می‌توان آنها را از طریق عملگرایانه که در جستجوی حقیقت هستند توجیه و اثبات کرد حقیقت آشکار

نیست و رسیدن به آن مستلزم سه امر است ۱- زیاد در تأیید این فرضیه وجود دارد. هنر خواندن تخیل ۲- آزمایش و خطا ۳- اکتشاف تدریجی پیشداوریه‌ها از طریق (۱) و (۲)- سنت عقل‌گرایانه غربی که از یونان سرچشمه می‌گیرد سنت بحث نقدی است یعنی امتحان کردن و آزمودن قضایا نظریه‌ها در نتیجه تلاشی که برای رد کردن آنها به کار می‌رود این روش عقلی نقدی را نباید با روش اثبات، استقرای، نهایی حقیقت اشتباه کرد ارزش آن بیشتر در این واقعیت است که ذهن و عقل شرکت‌کنندگان در بحث تا حدی تغییر می‌کند و عاقل‌ترها از یکدیگر جدا می‌شوند لیبرالیسم رویای یک اجماع عقیده را در سر نمی‌پرود تنها آرزوی آن دارد که عقاید دو طرف بارور شود و در نتیجه آن رشد اندیشه حاصل آید سنت بحث عقل‌گرایانه در میدان سیاسی، سنت، حکومت بوسیله بحث و همراه با آن عادت گوش دادن به دیدگاه دیگر و رشد حس عدالتخواهی و آمادگی برای سازش را بوجود می‌آورد. (۴۶)

می‌شود اصل رهبری است. (۴۷)
پوپر در جامعه باز در نقد افلاطون این مسئله را به خوبی بسط داده است می‌گوید:

«من بر این باورم که افلاطون هنگامی که مسئله سیاسی را به صورت «کی باید فرمان براند». بیان کرد آشوبی ماندگار در فلسفه سیاسی آفرید پاسخهایی به این سؤال احتمال دارد قانع‌مان کند یکی از مسائل بنیادین نظریه سیاسی گشوده شده است ولی اگر از زاویه دیگری به نظریه سیاسی راه بیایم می‌بینیم مسائل بنیادینی را نگشوده‌ام اگر این را بپذیریم پس باید پرسیم که آیا اندیشه سیاسی نباید از آغاز با امکان حکومت بد روبرو شود؟ آیا نباید برای بدترین رهبران آماده شویم و برای بهترینشان امیدوار باشیم ولی این ما را به رهیافت نوینی از مسئله سیاست می‌کشاند زیرا ناگزیرمان می‌کند که بجای پرسش کی باید فرمان براند؟ پرسش تازه‌ای را بنشانیم: چگونه می‌توانیم نهادهای سیاسی را چنان سازمان دهیم که فرمانروایان بد یا ناکاروان را از رساندن گزند بسیار بازداریم». کسانی که باور دارند که پرسش (کی باید فرمان براند) بنیانی است ناگفته می‌انگارند که قدرت

۹- دموکراسی، آری؛ دیکتاتوری نه

بعد از شرح ویژگیهای یک جامعه لیبرال، لازم است یکی از خصوصیات مهم یعنی حکومت دموکراتیک را تشریح کنیم پوپر در تشریح تاریخ حکومت دموکرات در آتن می‌گوید: «به اعتقاد من درخشش اعجاب‌انگیز آتن ق م عمدتاً ناشی از ابداع بازار کتاب است و این ابداع در حین حال شرحی بر دموکراسی آتن است البته نمی‌توان اثبات کرد اما فرضیه‌های

سیاسی در «ماهیت خود» نامقید، نامحدود است می‌انگارند که دارنده قدرت می‌تواند کمابیش هر چه بخواهد بکند و بویژه می‌تواند قدرت‌ش را نیرو بخشد و بدان وسیله آن را به قدرتی بی‌کران یا نابازداشته نزدیک‌تر آورد یعنی

براستی پرسش «کی باید فرمانفرما باشد؟» باز می‌ماند ولی نظریه فرمانروای از رو برو شدن با پرسش بنیان‌تری فرو می‌ماند یعنی این پرسش که آیا ما نباید بکوشیم تا به یاری توازن قوا، قدرتهای فرمانروایان با قدرتهای دیگر، نظارتی نهادی بر آنها بگماریم.^(۴۸)

پوپر به نقد سؤال افلاطون از لحاظ تجربی و منطقی می‌پردازد و می‌گوید: «به ندرت پیش آمده است که فرمانروایان از حیث اخلاقی چه از حیث اندیشه بالاتر از حد میانگین باشند و چه بسا که پایین‌تر از این حد بوده‌اند می‌اندیشم که در سنت شرط عقل آن است که اصل آماده شدن برای بدترینان را اختیار کنیم به دیده من دیوانگی می‌نماید که همه گوشهای سیاستمداران را بر این امید ناچیز بنیاد گذاریم که به دست آوردن فرمانروایان ارجمند کامیاب خواهیم شد از طرف دیگر در کنار دلایل تجربی، با برهان منطقی نیز می‌توان سؤال «کی باید فرمان براند را» نقد کرد یک صورت خاصی این برهان

منطقی معطوف به رد روایتی ساده اندیشانه از آزادیخواهی (دموکراسی) اصل فرمانروایی اکثریت است و تناقضی است که دموکراتها دچار یأس و دودلی شده‌اند که وقتی اصل فرمانروای اکثریت را می‌پذیرند این اصل از یک سو از

ایشان می‌خواهد که با هر گونه فرمانروایی جز فرمانروای اکثریت و از این رو با جبار مخالفت کنند همان اصل از سویی می‌گوید اگر خواست اکثریت باشد، فرمانروای جبار جدید را بپذیرد.^(۴۹)

پوپر سعی در تغییر روند پرسش اقتدار ساز به سوی پرسش قابل نقد و دموکراتیک پیشنهاد می‌کند ما پرسش افلاطون را دایر بر اینکه چه کسی باید حکومت کند؟ با پرسشی به کلی متفاوت تعویض کنیم: «آیا اشکالی از حکومت وجود دارند که به ما اجازه دهند که خود را از یک حکومت شریر یا حتی یک حکومت ناتوان و زیانبار رها سازیم و این پرسش وجه تمایز دموکراسی آتن با دموکراسیهای مدرن غربی است به این ترتیب دموکراسیها عبارت نیستند از حاکمیت عامه بلکه بیش از هر چیز عبارت از نهادهایی که تجهیز شده‌اند تا خود را از خطر دیکتاتوری محافظت نمایند. آنها به حکومت دیکتاتوری به جمع شدن قدرت اجازه رشد نمی‌دهند بلکه می‌کوشند قدرت حکومت را محدود سازند آنچه از اهمیت اساسی برخوردار است این است که دموکراسی به این معنا می‌باید این امکان را فراهم آورد که بتوان بدون خونریزی از دست حکومت خلاص شد.^(۵۰)

پوپر: «به نظر من این است که آنچه در شکل یک حکومت اهمیت دارد آن است که می‌باید اجازه دهد حکومت را بدون خونریزی ساقط کرد پس از آن حکومت تازه‌ای قدرت را در دست می‌گیرد به نظر می‌رسد اینکه ساقط کردن

چگونه به انجام برسد نسبتاً بی‌اهمیت باشد خواه از طریق برگزاری یک انتخابات تازه یا بوسیله یک مجلس ملی به شرط آنکه گرفتن این تصمیم بوسیله اکثریت رأی‌دهندگان با نمایندگان و شاید خبرگان قانون اساسی اتخاذ گردد مهم‌ترین نکته در ارتباط با تغییر یک حکومت همین قدرت منفی است یعنی تهدید به برکناری است قدرت مثبت انتصاب یک حکومت در مقایسه با این قدرت منفی نسبتاً کم اهمیت است» (۵۱)

پانوشتها

- ۱- مایکل ایچ لیسناف، فیلسوفان قرن بیستم، ترجمه، خشایار دیهیمی، (تهران: نشر کوچک ۱۳۸۰)، ص ۲۷۹.
- ۲- حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم (محافظه کاری و لیبرالیسم)، (تهران: نشر نی ۱۳۷۸)، ص ۵۹.
- ۳- کارل پاپر، جستجوی ناتمام، ترجمه، ایرج علی‌آبادی، (تهران: انتشارات آموزش انقلابی)، ص ۹۷.
- ۴- پاپر، همان کتاب، ص ۱۳۸.
- ۵- پاپر، همان کتاب، ص ۲۲۳.
- ۶- کارل پاپر، حدسها و ابطالها، ترجمه، احمد آرام، (تهران: شرکت انتشار ۱۳۶۳) ص ۴۵.
- ۷- پاپر، همان کتاب، ص ۵۷.
- ۸- پاپر، همان کتاب، ص ۵۸.
- ۹- پاپر، همان کتاب، ص ۶۱.
- ۱۰- پاپر، همان کتاب، ص ۶۵.
- ۱۱- پاپر، همان کتاب، ص ۳۱۸.
- ۱۲- پاپر، همان کتاب، ص ۲۷۲.
- ۱۳- پاپر، پیشین، (کتاب جستجوی ناتمام)، ص ۱۷۰.
- ۱۴- پاپر پیشین، (کتاب حدسها و ابطالها)، ص ۲۹۶.
- ۱۵- کارل پاپر، اسطوره چارچوب، ترجمه، علی بابا، (تهران: نشر طرح نو ۱۳۷۹) ص ۸۸-۸۶.
- ۱۶- کارل پاپر، همان کتاب، ص ۱۰۷.
- ۱۷- کارل پاپر، همان کتاب، ص ۱۱۸.

- ۱۸- پاپر، پیشین، (کتاب حدسها و ابطالها)، ص ۴۵.
- ۱۹- پاپر پیشین، (کتاب اسطوره چارچوب)، ص ۳۱۹.
- ۲۰- کارل پاپر، سرچشمه‌های دانایی و نادانی، ترجمه، عباس باقری، (تهران: نشر نی ۱۳۷۹)، ص ۲۴.
- ۲۱- پاپر، همان کتاب، ص ۲۴.
- ۲۲- پاپر، پیشین، (کتاب حدسها و ابطالها)، ص ۲۰.
- ۲۳- پاپر، پیشین، (سرچشمه دانایی و نادانی)، ص ۷۶.
- ۲۴- پاپر، پیشین، (اسطوره چارچوب)، ص ۳۶.
- ۲۵- پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۳۶.
- ۲۶- پاپر، پیشین، (اسطوره چارچوب)، ص ۳۸.
- ۲۷- پاپر، پیشین، (اسطوره چارچوب)، ص ۶۱.
- ۲۸- بریان مگی، پوپر، ترجمه منوچهر بزرگمهر، (تهران: نشر خوارزمی ۱۳۵۹) ص ۷۳.
- ۲۹- بریان مگی، همان کتاب، ص ۷۵.
- ۳۰- برین مگی، همان کتاب، ص ۸۱.
- ۳۱- کارل پاپر، پیشین (جستجوی ناتمام)، ص ۲۲۳.
- ۳۲- پاپر، پیشین، (جستجوی ناتمام)، ص ۲۲۶.
- ۳۳- کارل پاپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه، امیر جلال الدین اعلم، (تهران: نشر گفتار ۱۳۷۶) ج ۱، ص ۳۱-۳۰.
- ۳۴- کارل پاپر، همان کتاب، ص ۴۹-۴۸.
- ۳۵- کارل پاپر، همان کتاب، ص ۲۱۱.
- ۳۶- پاپر، همان کتاب، ص ۲۱۴.
- ۳۷- پاپر، همان کتاب، ص ۲۴۸.
- ۳۸- کارل پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۴۲.
- ۳۹- کارل پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۴۳.
- ۴۰- کارل پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۴۴.
- ۴۱- کارل پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۴۷.
- ۴۲- فرانک اشتارک، انقلاب یا اصلاح، ترجمه، هوشنگ وزیری، (تهران: نشر خوارزمی ۱۳۵۰)، ص ۳۵.
- ۴۳- فرانک اشتارک، همان کتاب، ص ۴۵.
- ۴۴- پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۳۶.
- ۴۵- پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۳۷.
- ۴۶- پاپر، پیشین، (حدسها و ابطالها)، ص ۴۳۸-۴۳۹.
- ۴۷- کارل پاپر، درس این قرن، ترجمه، علی پایا، (تهران: طرح نو ۱۳۷۶)، ص ۱۱۱.
- ۴۸- پاپر، پیشین، (جامعه باز و دشمنان آن)، ج ۱، ص ۳۱-۳۰.
- ۴۹- پاپر، پیشین، (جامعه باز و دشمنان آن)، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۵۰- پاپر، پیشین، (جامعه باز و دشمنان آن)، ج ۱، ص ۱۱۹.
- ۵۱- پاپر، پیشین، (جامعه باز و دشمنان آن)، ج ۱، ص ۱۲۶.